



ضرورت تشکیل حکومت

ضرورت وجود حکومت در زندگی اجتماعی بشر، آنچنان روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ حکومتی که آزادی‌های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی نگهداری کند...

آیت‌الله جعفر سبحانی

ضرورت وجود حکومت در زندگی اجتماعی بشر، آنچنان روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ حکومتی که آزادی‌های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی نگهداری کند و در پرورش استعدادها بکوشد و مردم را به وظایف خود آشنا سازد و قوانین را اجرا کند. از این جهت اندیشمندان بزرگ جهان مانند افلاطون، ارسطو، ابن خلدون ([1]) و برخی دیگر، وجود دولت را پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر دانسته‌اند.

در این میان، «مارکس» وجود دولت را تا آن جا که اختلاف طبقاتی در میان است، ضروری می‌داند، ولی بر این باور است که پس از گسترش «کمونیسم» در سرتاسر جهان، دولت باید از بین برود. وی می‌پندارد که مایه جنگ و اختلاف، تنها اختلاف طبقاتی است و پس از نابودی آن، مایه جنگی در کار نخواهد بود که وجود دولت را ایجاب کند.

ولی «مارکس» به جامعه انسانی، تنها از یک زاویه نگریسته و آن زاویه، «اختلاف طبقاتی» است، در حالی که جامعه انسانی، زوایای دیگری نیز دارد؛ بنابراین، اگر وی جامعه‌ها را از این زاویه‌ها نیز مطالعه می‌کرد، حکم به انحلال دولت‌ها حتی پس از به اصطلاح او گسترش «کمونیسم» نمی‌داد، زیرا مایه جنگ، تنها و تنها، اختلاف طبقاتی نیست که پس از آن میان بردن آن، همه جهان بهشت برین شود، بلکه گرایش دیگر بشر مانند جاه‌طلبی‌ها و خودخواهی‌ها و... کانون نزاع و سرچشمه جدال است.

بنابراین، قدرتی لازم است که افراد را به وظایف قانونی خود آشنا و متخلفان را مجازات کند و حق را به حقدار بسپارد و نظم و انضباط جامعه را - که زیربنای بقای تمدن و مایه پیشرفت انسان در جهت‌های مادی و معنوی است - صیانت کند.

خلاصه برای حفظ نظام اجتماعی و تمدن انسانی و نیز آشنا کردن افراد به حقوق و وظایف و رفع هر نوع اختلاف و نزاع در جامعه، مرجع قوی و نیرومندی لازم است که به این فریضه انسانی جامه عمل بپوشاند و زیربنای تمدن را که همانا برقراری نظم در اجتماع است، نگه دارد.

حقیقت اسلام، یک رشته اصول و فروع است که از جانب خدا فرستاده شده و پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - مأمور است که مردم را به آن دعوت و در شرایط مناسب، همه را پیاده کند، ولی چون اجرای یک رشته از احکام - که حافظ نظم و انضباط در اجتماع است - بدون تشکیل حکومت شدنی نیست؛ بنابراین، پیامبر به حکم عقل و خرد و به حکم ولایتی که خدا به وی داده بود، تشکیل حکومت داد و نظام توحیدی را در قالب یک حکومت اسلامی پیاده کرد.

حکومت در اسلام هدف نیست، بلکه وسیله است برای اجرای احکام و قوانین و تأمین اهداف عالی آن که بدون تأسیس سازمان سیاسی امکان‌پذیر نیست. از این جهت، پیامبر شخصاً دولت و حکومتی را پایه‌گذاری کرد.

خلاصه

اجرای حد بر سارق و زانی، رسیدگی به اختلافات مسلمانان در امور مالی و حقوقی، جلوگیری از احتکار و گران فروشی، گردآوری زکات و مالیات‌های اسلامی، گسترش تعالیم اسلام و رفع ده‌ها نیازمندی‌های دیگر جامعه اسلامی، بدون یک سرپرستی جامع و پیشرو و قاطع و بدون یک زعامت و حکومت مورد پذیرش ملت، امکان‌پذیر نیست.

اکنون که مسلمانان وظیفه دارند این احکام و تعالیم اسلامی را مو به مو اجرا کنند و از طرفی، اجرای درست آنها، بدون تأسیس مرکزی که همه از آنجا الهام بگیرند، ممکن نیست، از این روی مسلمانان باید در چهارچوب تعالیم اسلامی، دارای تشکیلات و سازمان سیاسی باشند که در هر زمان، پا به پای نیازمندی‌ها پیش برود.

امیرمؤمنان - علیه السلام - در یکی از سخنان خود به لزوم تشکیل حکومت اشاره می‌کند و وجود حاکم جائز را بر هرج و مرج و زندگی جنگلی ترجیح می‌دهد و یادآور می‌شود که اصولاً حکومت، هدف نیست، بلکه وسیله ای است برای یک زندگی آرام، برای گردآوری مالیات، برای جهاد با دشمن، برای حفظ امنیت راه‌ها و گرفتن حق مستضعف از قوی و نیرومند، چنان که می‌فرماید:

&171#:إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْقِيَاءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤَخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيَسْتَرَحَ مِنْ فَاجِرٍ». ([2])

&171#: باید برای مردم امیر و رئیسی باشد، خواه نیکوکار و یا بدکار، تا مؤمن در حکومت او به کار خود مشغول شود و کافر بهره خود را ببرد. بر اثر برقراری نظم و آرامش، خداوند هر فردی را به اجل خود برساند، به وسیله این حاکم مالیات جمع و با دشمن نبرد و راهها ایمن شود و حق ناتوان از نیرومند گرفته شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان باشند».

با این بیان و با یک محاسبه و مطالعه اجتماعی، روشن می‌شود لزوم تشکیل دولت در نظر عقل و خرد، یک پدیده ضروری و اجتناب ناپذیر اجتماعی است که از آن چاره و رهایی نیست.

پندار خلأ رهبری و پیامدهای زیانبار آن

در جنگ &171#؛ احد»، حساس ترین فراز تاریخ اسلام فرا رسید. دشمن به شایعه سازی پرداخت و پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - را کشته اعلام کرد. در این لحظه که مسلمانان خود را بدون رهبر احساس کردند، به فکر عقب گرد به دوران جاهلیت افتادند و به یکدیگر گفتند: دیگر برای چه جنگ کنیم، پیامبر که کشته شد؟!

در این هنگام، آیه زیر در توبیخ این گروه فرود آمد:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ). ([3])

&171#: محمد (ص) جزو پیام‌آوری بسان پیام آوران پیشین نیست. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عصر پیشین (جاهلیت) بازمی‌گردید؟ هر کس به دوران جاهلیت بازگردد به خدا ضرری نمی‌زند؛ خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد».

اگر شایعه کشته شدن پیامبر با ظاهر شدن او در میان یاران خود تکذیب نشده بود، چیزی نمی‌گذشت که نظام سپاه اسلام از هم گسسته می‌شد؛ گروهی کشته می‌شدند و گروهی پا به فرار می‌گذاشتند.

آیا زعامتی که تا این اندازه اهمیت دارد، درست است که به دست فراموشی سپرده شود و مسلمانان درباره آن اقدام نکنند؟

پیروی از شیوه پیامبر گرامی - صلی الله علیه وآله وسلم

هرگاه پیامبر گرامی (ص)، گروهی را برای جهاد در راه خدا می‌فرستاد، برای آنان فرماندهی تعیین می‌کرد، که همه باید از فرمان او پیروی کنند، حتی گاهی به تعیین یک فرمانده بسنده نمی‌کرد، زیرا امکان داشت این فرمانده دچار سانحه یا کشته شود. از این جهت، فرمانده دومی را معین می‌فرمود که در صورت نبود فرد اولی، زمام امور را به دست گیرد و گروه را رهبری کند و گاه این جانشینی را تا سه مرحله افزایش می‌داد.

این نشان می‌دهد که هیچ جامعه کوچک و بزرگی بی نیاز از رهبر و حاکم نیست، زیرا جامعه‌ای که با روحیات و اندیشه‌های گوناگون، تشکیل شده، هر فردی در آن تنها خواهان منافع خویش است. برای تعدیل این خواسته‌ها و این که همگان یکسان از حقوق خود بهره گیرند، چاره‌ای جز تشکیل دولت مقتدر، عادل و آگاه نیست.

قرآن دستور می‌دهد که ما از پیامبر گرامی (ص) پیروی کنیم و او را الگوی زندگی خود قرار دهیم؛ آنجا که می‌فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا).

&171#: پیامبر خدا ([4])، برای آن گروه از شما که ایمان به خدا و روز دیگر دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، مقتدا و الگوی خوبی است».

اکنون که او پیشوا و الگوی همه مسلمانان است، باید در موضوع تشکیل حکومت نیز از وی پیروی کرد.

همه مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، ضرورت وجود امام و رهبر اسلامی را لمس می‌کردند. گروهی می‌خواستند مشکل تعیین رهبر را از راه گزینش حل کنند، در حالی که گروه دیگر می‌گفتند، پیامبر گرامی در گذشته، نیاز امت را با تعیین جانشین از جانب خدا برطرف کرده است، حتی يك نفر هم در میان آنان، منکر لزوم زعامت و سرپرستی نبود.

روی اهمیتی که تأثیر حکومت در اصلاح دین و دنیای مردم دارد، امام صادق - علیه السلام - در حدیث کوتاهی چنین می‌گویند:

&171# لا یَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ مِنْ ثَلَاثَةٍ، يُفْرَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدَمُوا كَانُوا هَمَجًا. فَفَقِيَهُ عَالَمٌ وَرَعٌ، أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ، وَطَبِيبٌ بَصِيرٌ ثِقَةٌ. [5]

&171# هیچ جامعه ای در امور مادی و معنوی خویش از سه گروه بی نیاز نیست:

- 1 - دانشمند آگاه و پرهیزگار،
- 2 - فرمانروای خیرخواه و متنفذ،
- 3 - پزشک حاذق و مورد اعتماد.

امیرمؤمنان (ع) در یکی از سخنان خود به این فریضه دینی تصریح می‌کند و می‌گوید:

هرگاه امام و پیشوای مسلمانان فوت کند، وظیفه آنان این است که پیش از انجام هر کاری برای خود پیشوایی عقیف و پرهیزگار، آشنا به قوانین قضا و سنت پیامبر برگزینند تا زمام کار آنان را به دست بگیرد و میان آنان داوری کند، حق ستمدیده را از ستمگر بازگیرد، مرزهای اسلام را حفاظت کند، غنائم را گرد آورد و حج و جمعه را به پا دارد، زکات را جمع کند. [6]

البته سفارش امام، مربوط به دورانی است که از جانب خدا، پیشوا و زعیمی معین نشده باشد. در هر صورت، بیان امام درباره اهمیت وجود رهبر و زعیم (جهت تشکیل دولت) دلیلی روشن و آشکار است.

[1] . مقدمه ابن خلدون، ص 41-42.

[2] . نهج البلاغه، خطبه 40.

[3] . آل عمران/144.

[4] . احزاب/21.

[5] . تحف العقول، صفحه 325.

[6] . والواجب فی حکم الله والإسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم أو یقتل ضالاً کان أو مهتدیا، مظلوماً کان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم أن لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا حدثاً، ولا یقدموا یداً ولا رجلاً ولا یبدؤوا بشیء قبل أن یختاروا لأنفسهم اماماً یجمع أمرهم، عقیفاً، عالماً، ورعاً عارفاً بالقضاء والسنة، یجمع أمرهم ویحکم بینهم ویأخذ للمظلوم من الظالم، ویحفظ أطرافهم ویجیب فیئهم ویقیم حجهم وجمعتهم ویجیب صدقاتهم (اصل سلیم بن قیس، متوفای سال 90، ص 182).